

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۱۰۱
تابستان ۱۳۹۴، ص ۳۰-۹

واقعیت دیدگاه اصولیان اهل سنت در مسأله تصویب و ریشه‌های آن*

حسن آب سواران

کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

Email: absavaran.h@ut.ac.ir

چکیده

تصویب اصطلاحی و مشهور بین اصولیان امامیه این است که همواره حکم خداوند، تابع نظر مجتهد است و حتی در مواردی که بین آراء و نظرات مجتهدان، اختلاف وجود دارد، همه آن‌ها صواب و درست و احکام خداوند هستند که به دو نحو تصویب معتزلی و اشعری، بیان شده است. حال سؤال این است که آیا اصولیان اهل سنت (عامه) قائل به این تصویب هستند؟ برای یافتن حقیقت این امر، بعد از روشن شدن معانی تصویب، معانی رأی، اجتهاد و جایگاه و موارد آن از منظر اصولیان عامه و انشعابات‌تی که در کلام، فقه و اصول آن‌ها از آغاز تا اکنون رخ داده، تبیین شده است. سپس به طور گسترده، نظر اصولیان عامه، به ویژه جصاص، غزالی و ابن‌العربی، مورد بررسی قرار گرفته و با توجه به اعمال عقاید اشاعره در مورد حسن و قبح افعال، توسط غزالی و ابن‌العربی در اصول فقهشان، روشن شد که آن‌ها حکم خداوند را فقط در قالب خطاب قطعی، حکم می‌دانند و غیر از این را نه حکم بلکه منطقه الفراغ از حکم خداوند می‌دانند؛ بنابراین آن‌ها قائل به تصویب اصطلاحی نیستند بلکه در کتاب‌هایشان آن را رد می‌کنند و قائلان بدان را بیشتر متکلمان معتزلی و اشعری معرفی می‌کنند. البته اصولیان عامه قائل به نوع دیگری از تصویب هستند که باطل است. به نظر می‌رسد برای پی‌بردن به ریشه‌های تصویب اصطلاحی می‌بایست در بنیادها و آموزه‌های کلامی عامه به جستجو و تحقیق پرداخت.

کلیدواژه‌ها: اجتهاد، اصولیان اهل سنت، تخطئه، تصویب، حکم، رأی، ظن، منطقه الفراغ.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۰۹/۱۲؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۷/۲۳.

مقدمه

موضوع مسأله تخطئه و تصویب، نظر و رأی است که مجتهد در مواجهه با مسائل فرعی (شرعی و فقهی)، در فرایند اجتهادش بدان می‌رسد. این مسأله، فقط در بستر مسائل شرعی فرعی (فقه)، شکل می‌گیرد اما در مسائل اصلی (کلامی) تقریباً اختلافی وجود ندارد و همه مخطئه هستند.

این مسأله از دیرباز بین علماء امامیه و عامه، مطرح و مورد اختلاف آن‌ها بوده است. اصولیان امامیه در تمام ادوار علم اصول فقه، از ابتدا تا کنون، به این مسأله پرداخته‌اند. سید مرتضی در الذریعه إلی اصول الشریعه که جزء اولین کتاب‌های اصولی است که بدست ما رسیده، بطور مفصلی به این مسأله پرداخته است (سید مرتضی، الذریعه إلی اصول الشریعه، ۱۸۰/۲-۱۷۹، ۲۹۵/۲-۲۷۸). بعد از ایشان، شیخ طوسی و محقق حلی و علامه حلی و هکذا تا دوره کنونی. این امر در مورد اصولیان عامه و دوره‌های مختلف اصول فقهبانان تا زمان حاضر نیز صادق است که در ادامه، نظرات آن‌ها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

علماء امامیه بر طبق آموزه‌های مکتب اهل بیت -علیهم‌السلام- قائل به تخطئه نظر و رأی مجتهد هستند اما علماء عامه، بر طبق آموزه‌های مکتبشان، قائل به تصویب رأی مجتهدان هستند. تخطئه بر این استوار است که احکام الهی، تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند؛ زیرا افعال، دارای حسن یا قبح ذاتی هستند و از سوی دیگر، احکام واقعی، مشترک بین عالم و جاهل هستند. ولیکن تصویب بر این استوار است که احکام، تابع مصالح و مفاسد واقعی نیستند و نیز احکام واقعی، فقط برای عالمان بدان احکام، جعل شده‌اند.

حال این سؤال مطرح می‌شود، تصویبی را که بیشتر فقهاء و اصولیان امامیه به عامه نسبت می‌دهند به چه معناست؟ آیا اصولیان عامه، واقعاً قائل به این تصویب هستند؟ حقیقت نظرشان چیست؟ ریشه‌های آن تصویب نسبت داده شده کجاست؟

مفهوم‌شناسی تصویب**آ- معنای لغوی**

با تحقیق در کتب معتبر لغت عربی به این نتیجه رسیدیم که «صوب» یعنی چیزی به چیزی رسیدن که بازگشت سایر معانی مثل برخورد تیر به هدف و درک کردن، به همین معناست. همچنین در آن کتب آمده است: «الصَّوَابُ: نقيض الخطأ» یعنی معنای صواب در مقابل معنای

خطأ است؛ پس صواب یعنی درست و صحیح. صواب را بدان جهت صواب می‌گویند زیرا نظر و درک فرد صائب، به واقع رسیده است یا عملش مطابق با واقع است. «صوب» اگر به باب تفعل برود متعدی می‌شود، بنابراین تصویب یعنی چیزی را به چیز دیگری رساندن که معانی مثل چیزی را درست انگاشتن و عمل کسی را صحیح دانستن و نسبت صواب به وی دادن از مصادیق معنای کلی چیزی را به چیزی رساندن است. همچنین نقیض معنای تصویب، می‌شود معنای تخطئه (فراهیدی، ۱۶۶/۷؛ ابن‌فارس، ۳۱۷/۳؛ جوهری، ۱۶۴/۱).

ب- معنای اصطلاحی

اصطلاح تصویب، در لسان فقهاء و اصولیان امامیه، فقط در دایره علم فقه که از علوم اعتباری است، جریان دارد زیرا در امور تکوینی، موضوعی برای تصویب وجود ندارد و در این موارد، همه علماء فرقی و مذاهب اسلامی، قائل به تخطئه هستند زیرا واقعیت هر شیئی ثابت است و به اعتقاد و نظر افراد بستگی ندارد. حال با توجه به این مطلب، فقهاء و اصولیان امامیه، تخطئه را این‌طور تعریف کرده‌اند: خداوند سبحان احکام شرعی واقعی را برای تمام بندگان، چه عالم و چه جاهل به آن‌ها، جعل کرده است که اگر مجتهدی با اینکه در استنباطش بر طبق قواعد و بذل کمال و سعش در رسیدن به آن حکم، به حکمی غیر از آن دست یافت، خطاء کرده است اما معذور است و حتی به خاطر تلاش‌های علمی، به تفضّل الهی، اجر می‌برد؛ بنابراین تخطئه در مذهب امامیه یعنی تمام اجتهادهای مجتهدان، درست و مطابق با احکام واقعی نیست و تنها آن اجتهادهایی درست است که نتیجه آن اجتهاد، مطابق با حکم واقعی باشد.

در مقابل تخطئه، تصویب قرار دارد که فقهاء و اصولیان امامیه، تصویب را این‌طور تعریف کرده‌اند: برای خداوند سبحان در مورد هر چیزی، به تعداد آراء و نظرات مجتهدان، احکامی هست پس هر آنچه را که اجتهاد مجتهدان به آن برسد، همان حکم خداوند است و به تعبیر دیگر هر آنچه را که مجتهد در اجتهادش بدان می‌رسد، همان حکم شرعی واقعی است و این با گزاره‌های اثبات شده در مذهب امامیه مانند اشتراک احکام واقعی بین عالم و جاهل، تبعیت احکام واقعی از مصالح و مفاسد واقعی و ذاتی بودن حسن و قبح افعال، مخالف است. بیشتر فقهاء و اصولیان امامیه، قائلان به این قول را عالمان اهل سنت، اعم از متکلمان، فقهاء و اصولیان اهل سنت، می‌دانند که به دو صورت بیان شده است:

۱. خداوند سبحان، بعد از اجتهاد مجتهدان، مطابق با نظر و رأی آن‌ها، احکام واقعی را

جعل می‌کند و قبل از آن اجتهادها اصلاً حکمی در لوح محفوظ برای بندگان قرار نداده است و هر آنچه را که آراء مجتهدان بدان می‌رسد همان حکم الله واقعی می‌شود برای بندگان. این تصویب در میان فقهای امامیه به تصویب اشعری معروف است.

۲. خداوند سبحان، قبل از اجتهاد مجتهدان و از ازل در لوح محفوظ، در عرض حکم واقعی که برای هر چیزی، منحصر به فرد است، احکام واقعی دیگری به تعداد آراء مجتهدان، جعل کرده است. این تصویب در میان فقهای امامیه به تصویب معتزلی معروف است. معتزله و اشاعره دو فرقه‌ی کلامی از متکلمان اهل سنت هستند و این دو صورت از تصویب، مورد عدم پذیرش همه علماء امامیه است و آن را باطل می‌دانند (انصاری، فرائد الاصول ۷۱/۱-۷۰؛ آخوند خراسانی، ۴۶۸-۴۷۰؛ نائینی، ۲۵۳/۱، ۹۵-۹۶/۳؛ خویی، ۵۳۳/۲؛ فاضل لنکرانی، ۳۶۵/۶-۳۶۶؛ مکارم شیرازی، دائره‌المعارف فقه مقارن، ۲۱۸؛ مشکینی، ۹۸؛ جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، ۳۹۳/۲).

بنابراین، تصویب اصطلاحی که به علماء اهل سنت نسبت می‌دهند، یعنی تمام اجتهادهای مجتهدان، درست و مطابق با احکام واقعی است پس تمام مجتهدان، در رأی و نظرشان، مصیب هستند.

بررسی مسأله تصویب از منظر اصولیان اهل سنت

برای درک درست از کلمات و اصطلاحات اصولیان عامه و فهم هر چه بهتر مقاصد آنها از کلامشان، ذکر دو مقدمه، لازم است.

الف- قبل از ورود به بحث، لازم است به انشعاب‌های ایجاد شده در علم کلام و فقه و اصول فقه اهل سنت، توجه کنیم.

اهل سنت در علم کلام و عقاید، دارای مسلک‌ها و مذاهب مختلفی بوده‌اند که دو مسلک از بقیه مشهورتر است و بیشتر اهل سنت در عقاید، جزء یکی از این دو فرقه کلامی هستند: ۱. معتزله ۲. اشاعره (حلبی، ۴۹-۴۵، ۹۷-۶۷؛ سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، ۱۲۰/۱-۱۱۷؛ خاتمی، ۲۹-۱۸).

اهل سنت در فقه نیز دارای انشعاب‌هایی هستند که عمده آن، چهار مذهب است: ۱. مذهب حنفی که رئیس آن، ابوحنیفه نعمان بن ثابت، شاگرد امام صادق -علیه‌السلام- بوده است. ۲. مذهب مالکی که رئیس آن، مالک بن انس و شاگرد ابوحنیفه بوده است. ۳. مذهب

شافعی که رئیس آن، محمد بن إدريس شافعی و شاگرد مالک بن انس بوده است. ۴. مذهب حنبلی که رئیس آن، احمد بن حنبل و شاگرد شافعی بوده است. البته مذاهب فقهی اهل سنت بیش از این بوده است و حتی تا سیزده مذهب نیز برشمرده‌اند اما بنا به دلایلی در اواسط قرن هفتم هجری قمری، فقهای آن عصر حکم به تبعیت از این مذاهب چهارگانه و حرمت پیروی از دیگر مذاهب کردند (الحجوی، ۱/ ۴۱۰ و به بعد؛ خلاّف، ۲۶۰-۲۴۳؛ القطان، ۳۹۷-۳۲۵؛ سبحانی، تاریخ الفقه الإسلامی و أدواره، ۸۲-۵۷؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۱۲/۹۵-۱۰۱).

اصول فقه اهل سنت نیز در سلسله تحولاتش از قرن دوم قمری تا قرن حاضر، دارای چهار طریقه مهم بوده است:

۱. طریقه متکلمان یا طریقه الشافعیه: در این طریقه، بدون ملاک قرار دادن نظر رئیس و امام مذهب، به قواعد و مسائل اصولی و تحقیق منطقی آن‌ها اعتناء می‌شود. در این روش ابتداء، قواعد اصولی، تحقیق منطقی و عقلی می‌شود بعد بر طبق همین قواعد، مسائل فقهی بررسی می‌شود و هر آنچه را که دلیل، اثباتش می‌کند، پذیرفته و هر آنچه را که دلیل، ردّش می‌کند یا دلیلش ضعیف باشد، مردود می‌شود؛ میل به استدلال عقلی و بحث و جدل در این طریقه زیاد است و بیشتر، مسائل کلامی و منطقی و فلسفی، در این طریقه راه دارند. علم اصول فقه در نزد صاحبان این طریقه، مستقل از فقه است و بیشتر افرادی که این طریقه را پیش گرفته‌اند از علماء کلامی اشاعره یا معتزله هستند. از مشاهیر علماء این طریقه اینانند: قاضی ابوبکر الباقلائی ۴۰۳ ق. قاضی عبدالجبار ۴۱۵ ق. ابوالحسین البصری ۴۳۶ ق. ابواسحاق الشیرازی ۴۷۶ ق. عبدالملک بن عبدالله الجوینی ۴۷۸ ق. ابوحامد محمد بن محمد الغزالی ۵۰۵ ق. فخرالدین الرازی ۶۰۶ ق. سیف‌الدین الأمدی ۶۳۱ ق. ابن حاجب المالکی ۶۴۶ ق. عبدالله بن عمر البیضاوی ۶۸۵ ق. جمال‌الدین الإسنوی ۷۷۲ ق.
۲. طریقه فقهاء یا طریقه الحنفیه: متولّی تأسیس این طریقه، علماء مذهب حنفیه هستند. در این طریقه تلاش می‌شود تقریر قواعد اصولی و تحقیق آن، منطبق بر نظرات فقهی رئیس و امامان آن مذهب باشد و ملاک، نظرات آنان است و قواعد اصولی از مسائل فقهی آن‌ها به دست می‌آید. پس هیچ‌گاه به نظری مخالف با نظر رئیس و امامان مذاهبشان نمی‌رسند. در این روش علم اصول فقه، علمی ابزاری و غیرمستقل از فقه است. از مشاهیر علماء این طریقه اینانند: ابوبکر الجصاص ۳۷۰ ق. عبدالله بن عمر الدبوسی ۴۳۰ ق. فخرالدین البزدوی ۴۸۲ ق. شمس‌الدین السرخسی ۴۸۲ ق.

۳. طریقه متأخران: این طریقه در قرن هفتم قمری شکل گرفت و جمع بین دو طریقه پیشین کرده است به این نحو که به تنقیح قواعد اصولی و تحقیق و اقامه برهان بر آنها پرداخته همچنان که اهتمام به تطبیق این قواعد بر مسائل فقهی و ربط میان آنها، داشته است. از مشاهیر علماء این طریقه اینانند: احمد بن علی الساعاتی ۶۹۴ ق. عبیدالله بن مسعود البخاری ۷۴۷ ق. تاج‌الدین السبکی ۷۷۱ ق. عبدالوهاب خلّاف ۱۳۷۵ ق.

۴. طریقه مقاصدی: این طریقه در دهه‌های اخیر ایجاد و فراگیر شده است گرچه رهروانش مبتکر آن را شاطبی ابراهیم بن موسی ۷۹۰ ق. در کتاب المقاصد که جلد دوم الموافقات است، می‌دانند. مبنای این طریقه بر این است که شریعت برای مصالح دنیوی و اخروی عباد وضع شده و این مصالح، علل وضع احکام شرعی هستند که شارع مقدس احکامش را بر اساس آنها جعل می‌کند و قواعد اصولی، مبتنی بر حفظ همین مقاصد است. برخی از تألیفات در این طریقه عبارت‌اند از: الموافقات تألیف شاطبی ۷۹۰ ق؛ مقاصد الشریعه تألیف عیاض بن نامی عضو هیأت علمی دانشکده الهیات دانشگاه ریاض؛ علم المقاصد الشریعه تألیف دکتر نورالدین مختار الخادمی؛ الإجتهد المقاصدی تألیف دکتر نورالدین مختار الخادمی؛ نظریة المقاصد عند الامام الشاطبی تألیف دکتر احمد الریسونی.

این گزیده‌ای بود درباره این چهار طریقه (خلّاف، ۲۰-۱۹؛ الدوسری، ۶-۳؛ النمله، المهذب فی علم اصول الفقه المقارن، ۶۶/۱-۵۹؛ ابن‌قدمه، ۱۸-۲۲/۱).

ب- اگر بخواهیم مفهوم درستی از تصویب در اجتهاد مجتهدان، بنابر آنچه که اصولیان اهل سنت قائل‌اند، داشته باشیم، ابتدا می‌بایست بفهمیم آنها درباره اجتهاد چه می‌گویند و چه تعریفی از آن دارند.

با تفحص و بررسی در کتب اصولیان اهل سنت، از قدام آنها تا حاضرانشان، به این نتیجه رسیدیم که اجتهاد از منظر ایشان این است: «إستفراغ الفقیه الوُسْعَ لِتَحْصِيلِ الظَّنِّ بِالْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ» یعنی اجتهاد، سعی و تلاش فقیه مجتهد است در حد توانایی وی تا اینکه به حکم شرعی، ظن و گمان پیدا کند. به نظر همه فقهاء و اصولیان اهل سنت، اولاً اجتهاد فقط در احکام شرعی یعنی فقط در فقه است ثانیاً در مواردی که دلیل قطعی بر حکمش باشد مثل اینکه از کتاب یا سنت نبوی یا سنت صحابه، تصریحی بدان شده باشد یا مورد اجماع باشد، اجتهاد تحقق پیدا نمی‌کند چرا که فقیه، تلاش زیادی برای یافتن حکم شرعی، نکرده است. اجتهاد در سه مورد تحقق پیدا می‌کند ۱. صدور نص، قطعی اما دلالتش ظنی باشد ۲. صدور

نص، ظنی اما دلالتش قطعی باشد ۳. صدور نص و دلالت هر دو ظنی باشند. علاوه بر این سه مورد، مورد دیگری برای تحقق اجتهاد هست و آن در مواردی است که اصلاً چیزی از کتاب یا سنت درباره‌اش نیامده باشد که این مورد چهارم از اجتهاد و از همه بارزتر است مانند قیاس، استحسان، استصلاح. بنابراین، اجتهاد فقط در دلایل ظنی، محقق می‌شود. در کتب متقدمان از اصولیان اهل سنت، الفاظ «بالرأی و الإجتهد» و «إجتهد الرأی» زیاد دیده می‌شود که مرادشان از این‌ها، الإجتهد لتحصیل الرأی و النظر است یعنی اجتهاد کنند تا در مورد حکم مسأله‌ای به رأی و نظر برسند. تعریف بیشتر متقدمان آن‌ها از اجتهاد، «غالب الرأی» یا «غالب الظن» است که چون احتمال در ظن و رأی، بیشتر از طرف مقابلش است، تعبیر به غالب کرده‌اند که البته مخالف با تعریف ارائه شده نیست بلکه آن تعریف، کامل‌تر و جامع‌تر است (جصاص، ۲۵/۴؛ زرگشی، ۲۳۶/۸-۲۲۶؛ الشیرازی، التبصره، ۵۲۰؛ غزالی، المستصفی، ۳۴۲؛ فخررازی، ۶/۲۷، ۶/۲۴۵؛ تفتازانی، ۲/۴۵؛ خلاف، ۲۰۵؛ النمله، المهدب فی علم اصول الفقه المقارن، ۲۳۲۰/۵-۲۳۱۷؛ شافعی، ۴۷۷؛ ابن‌الصلاح، ۲۷-۲۵).

اکنون ببینیم نظر اصولیان اهل سنت از هر چهار طریقه، درباره تصویب چیست؟ ما برای اینکه فهم درستی از این مسأله، بنا بر آنچه را که اصولیان اهل سنت می‌گویند، داشته باشیم، به کتاب‌های زیادی از ایشان مراجعه کردیم و آن‌ها را مورد بررسی قرار دادیم و در اینجا فقط به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم.

ابواسحاق الشیرازی در این مسأله می‌گوید احکام بر دو قسم‌اند، عقلی و شرعی. در احکام عقلی مثل اثبات صانع، حق واحد است و از کسی جز عبیدالله بن الحسن العبیری نقل خلاف نشده است که بعضی کلام عبیری را توجیه کرده‌اند که منظورش تعدد حق نبوده است. احکام شرعی نیز بر دو قسم‌اند، آن‌هایی که اجتهاد در آن‌ها جایز نیست که خود دو قسم‌اند ۱. آن‌هایی که ضروری دین رسول اکرم [صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم] دانسته می‌شوند مثل وجوب نمازهای یومیه ۲. آن‌هایی که ضروری دین دانسته نمی‌شوند یعنی احکامی که با اجماع ثابت می‌شوند؛ که در هر دو قسم، اجماع بر این است که حق واحد است؛ اما در آن احکامی که اجتهاد جایز است یعنی احکامی که فقهاء در آن اختلاف دارند، اقوال مختلف است بعضی قائل به تخطئه و وحدت حق هستند که این مذهب شافعی است و بعضی قائل به تعدد حق هستند که مذهب معتزله و ابوالحسن اشعری است که ظاهر قول مالک و ابوحنیفه نیز چنین است. بعد خودش قول حق را وحدت حق و تخطئه می‌داند (الشیرازی، اللمع، ۷۲).

ابوالمعالی الجوینی بحث در این مسأله را دو قسم می‌کند ۱. در مسائل قطعی که خودش به دو قسم عقلیه مثل اثبات صانع و سمعیه تقسیم می‌شود و خود سمعیه به نص (تصریح آیه یا روایت) و اجماع تقسیم می‌شود. ۲. در مسائل اجتهادیه که عاری از قطع است. در قسم اول همه قائل به وحدت حق هستند مگر عنبری که در اصول و فروع قائل به تصویب است؛ اما حکایات از وی مختلف است و حقیقت سخنش معلوم نیست؛ اما در قسم دوم اختلاف نظر وجود دارد. در مورد شافعی اختلاف نقل است اما اکثر می‌گویند قائل به وحدت حق بوده است. در مورد ابوحنیفه نیز اختلاف نقل وجود دارد اما صحیح این است که می‌گوید هر مجتهدی در اجتهادش مصیب است اما در حکم، فقط یکی از آن‌ها مصیب است و بقیه مخطئ هستند. معتزله نیز قائل به تصویب در اجتهاد و حکم هر دو هستند و ابوالحسن اشعری نیز تمایل به این عقیده داشته است. سپس ادله مخطئه را بیان و آن‌ها را رد می‌کند و در خلال بحث می‌گوید ما قطع داریم به اینکه هر مجتهدی مصیب است (الجوینی، التلخیص، ۳/۳۸۲-۳۳۱). وی در البرهان فی اصول الفقه منظورش از تصویب را به وضوح بیان می‌کند؛ بعد از اینکه مسائل را به عقلی و شرعی تقسیم و مورد اختلاف را تبیین می‌کند می‌گوید در تصویب، بعضی میانه رو و بعضی تندرو هستند میانه‌روها می‌گویند در وقایعی که عاری از نصوص و اجماع باشند خداوند حکم معینی برای آن‌ها جعل نکرده است اما مجتهد می‌بایست به ظن غالبش عمل کند اما تندروهایشان می‌گویند هیچ مطلوبی در اجتهاد نیست و بدون ظن غالب به هر کدام که خواست می‌تواند عمل کند. همچنین در میان مخطئه بعضی میانه رو و بعضی تندرو هستند که میانه‌روهایشان می‌گویند مجتهد مصیب، دو اجر دارد و مخطئ یک اجر اما تندروهایشان قائل به معاقب بودن مجتهد مخطئ هستند. سپس ادله طرفین را بیان می‌کند و می‌گوید ما جمع بین این دو قول می‌کنیم و محاسن هر یک را می‌گیریم به این صورت که مجتهد لازم است بر طبق ظن غالبش عمل کند اما اینکه خداوند برای هر واقعه‌ای حکم معینی جعل نکرده، نظر درستی نیست زیرا اجتهاد طلبی است که مطلوب می‌خواهد و طلب بدون مطلوب محال است و مطلوب در اجتهاد طلب شبه (دلیل یا آماره قوی‌تر) است؛ و تصریح می‌کند به اینکه هیچ واقعه‌ای از حکم الهی خالی نیست و نظرش را در غالب مثال‌هایی بیان می‌کند. از جمله اینکه اگر حکم الهی در واقعه‌ای تحریم باشد و مجتهد در اجتهادش به کراهت رسید و به آن عمل کرد به دلیل لزوم عمل به اجتهادش، که واجب است به کراهت عمل کند، مصیب است و به دلیل اینکه به حکم واقعی حرمت پی نبرده است، مخطئ است

(همو، البرهان، ۸۶۸/۲-۸۵۹). وی در کتاب الورقات نیز قائل به عدم تصویب شده است (همو، الورقات، ۳۱)؛ بنابراین مراد ایشان از تصویب این است که مجتهد می‌بایست بر طبق اجتهادش عمل کند بدون اینکه خداوند سبحان حکمی را بر طبق مؤدای اجتهادش، جعل کند یا تغییر دهد؛ بنابراین ایشان، قائل به تصویب اصطلاحی نبوده است.

فخر رازی این مسأله را ابتداء در اصول عقاید بررسی می‌کند و قول جاحظ [عمرو بن بحر از سران متکلمان معتزله] و عنبری را توجیه می‌کند به اینکه منظور آن‌ها از تصویب، نفی اثم و خروج از عهده تکلیف بوده است. سپس این مسأله را در احکام شرعی بررسی می‌کند و شقوق مسأله و اختلاف نظرات را بیان می‌کند و می‌گوید قائلان به تصویب، جمهور متکلمان اشاعره و معتزله هستند؛ و در آخر می‌گوید: خداوند در هر واقعه‌ای حکم معینی جعل کرده و مجتهدی که به آن حکم نرسد، معذور است (فخر رازی، ۳۶/۶-۲۹).

آمدی به نقل اقوال و بیان اختلاف نظرها در تصویب در مسائل ظنی فقهی می‌پردازد و قول به تصویب را به افرادی که همه از سران متکلمان اشاعره یا معتزله هستند نسبت می‌دهد و در آخر نظر مختارش را که امتناع تصویب مجتهدان است ابراز می‌کند و سپس به بیان ادله می‌پردازد (آمدی، ۱۸۴/۴-۱۸۳).

شمس‌الدین اصفهانی در بیان المختصر که شرح مختصر ابن‌حاجب است در متن اصلی که برای خود ابن‌حاجب است، مصیب بودن در مسائل اجتهادی غیرقطعی را به قاضی [ابوبکر باقلانی از سران متکلم اشعری مسلک] و جبائی [از سران متکلم معتزلی] نسبت داده است و بعد اختلاف نظرات را بیان می‌کند و در آخر می‌گوید دلیلی برای تصویب وجود ندارد و اصل عدم تصویب است و به بیان ادله می‌پردازد. خود شارح نیز قائل است به مخطئ بودن مجتهد، بدون اینکه وی، گناهکار باشد (اصفهانی، ۳۱۱/۳-۳۰۹).

جمال‌الدین اِسْنَوِی در نهایه السؤال که شرح منهاج الوصول الی علم الاصول بیضاوی است، ابتداء کلام بیضاوی را در فصل دوم از باب اجتهاد می‌آورد. نظر مختار بیضاوی این است که در هر واقعه‌ای حکم معینی وجود دارد که اگر مجتهد بدان نرسد، به خطا رفته است اما گناه نکرده. خودش در شرح کلام بیضاوی، قول به تصویب را به جمهور متکلمان اشاعره و معتزله نسبت داده و قول به مخطئ و معذور و مأجور بودن مجتهد را به تمام فقهاء و سران مذاهب چهارگانه نسبت داده است و خودش نیز همین قول را اختیار کرده (اِسْنَوِی، نهایه السؤال: شرح منهاج الوصول، ۴۰۰-۳۹۹).

بزدوی قول به تصویب را به معتزله نسبت داده و در آخر می‌گوید: نظر مختار این است که مجتهد گاهی مخطئ است و گاهی مصیب و ما دوری می‌کنیم از اعتزال چه در ظاهر و چه در باطن و همه مشایخ و اساتید مقدم بر ما بر این نظر بودند (بزدوی، ۲۸۰-۲۷۸).

سرخسی در چندین بحث، قول به تخطئه را قبول و قول به تصویب را رد کرده است و معتزله را قائل به تصویب می‌داند (سرخسی، ۱۲۷/۱، ۲۹۶/۱، ۱۴/۳، ۱۳۱/۳).

عبدالله بن مسعود المحبوبي البخاری کتابی دارد بنام تنقیح الاصول که خودش آن را شرح کرده بنام شرح التنقیح فی حل غوامض التنقیح که تفتازانی بر این شرح، شرحی زده است به عنوان شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح که در آن، خود متن و شرح و شرح بر شرح، هر سه آمده است. در این کتاب در باب الاجتهاد به مسأله تصویب پرداخته شده. خود ابن مسعود البخاری در متن و شرح می‌گوید در نزد ما مجتهد گاهی به خطا می‌رود و گاهی مصیب است و در نزد معتزله، هر مجتهدی مصیب است و مسأله را مبتنی بر این می‌کند که آیا در هر حادثه‌ای حکم معینی در نزد خداوند هست یا حکم آن است اجتهاد و نظر مجتهد بدان برسد. تفتازانی نیز مسأله را مبتنی به همین امر کرده است و می‌گوید در اینجا چهار مذهب وجود دارد و قول به تصویب و اینکه قبل از اجتهاد حکمی وجود ندارد را به معتزله و أشاعره نسبت می‌دهد و خودش نیز نظر مصنف را رد نمی‌کند (تفتازانی، ۲۵۳/۲-۲۴۶).

تاج‌الدین السبکی در رفع الحاجب عن مختصر ابن‌الحاجب به این مسأله پرداخته و خودش و ابن‌حاجب هر دو قائل به تخطئه هستند و لازمه قول به تصویب را محال می‌دانند (سبکی، رفع الحاجب عن مختصر ابن‌الحاجب، ۳۶۹/۴، ۵۵۴/۴-۵۴۵).

شاطبی می‌گوید کل شریعت در فروع است به یک قول بر می‌گردد گرچه اختلاف زیاد باشد همان طوری که شریعت در اصول به قول واحد بر می‌گردد. سپس به بیان ادله‌اش می‌پردازد (شاطبی، ۱۲۹/۴-۱۱۸).

ابن‌قدامة می‌گوید حق در نزد یکی از مجتهدان است و بقیه مخطئ هستند، چه در اصول و چه در فروع سپس می‌گوید بعضی از متکلمان قائل به تصویب مجتهد در ظنیات هستند (ابن‌قدامة، ۳۴۸/۲-۳۴۷).

عبدالکریم النمله قائلان به تخطئه را جمهور علماء می‌داند و خودش هم قائل به تخطئه می‌شود و بعد ادله را ذکر می‌کند و اکثر معتزله و بعضی از متکلمان را قائل به تصویب می‌داند و مسأله تصویب در اجتهاد در فروع است بر این می‌کند که آیا حکم معینی برای هر

واقع‌های وجود دارد یا خیر؟ (النمله، المهذب فی علم اصول الفقه المقارن، ۲۳۴۹/۵-۲۳۵۶). عیاض بن نامی السلمی به بیان اختلاف و موارد اختلاف و ادله طرفین می‌پردازد و این مسأله را مبتنی بر این می‌کند که آیا برای هر واقعه‌ای حکم معینی از طرف خداوند جعل شده است یا خیر؟ و می‌گوید جمهور متکلمان قائل به عدم حکم معین و اکثر فقهاء قائل به وجود حکم معین شده‌اند؛ و خودش با بیان ادله، قائل به تخطئه می‌شود (السلمی، ۴۶۱-۴۶۶).

و دیگر از اصولیان اهل سنت که به دلیل إطاله کلام، نظرات آن‌ها را نیاوردیم و اهل تحقیق می‌توانند برای اطلاع از آن‌ها به پایان‌نامه نگارنده رجوع کنند (آب‌سواران، ۲۳)؛ بنابراین تا آنجایی که ما تفحص کردیم، هیچ یک از فقهاء و اصولیان اهل سنت، قائل به تصویب اصطلاحی، نبوده و نیست مگر سه اصولی بنام‌های ابوبکر الجصاص، ابوحامد الغزالی و ابوبکر محمد بن عبدالله بن العربی که شاگرد غزالی بوده است. حال بینیم آیا آن‌ها واقعاً قائل به تصویب اصطلاحی بوده‌اند؟

ابوبکر الجصاص ابتداء دیدگاه‌ها و اختلافات را بیان می‌کند و اینکه در مسائل ظنی آیا حکم معینی هست یا نیست؟ سپس به بیان ادله می‌پردازد و خودش قائل به تصویب می‌شود و می‌گوید: پس حالا که ثابت شد هر مجتهدی، آن حکمی را که با اجتهادش به آن رسیده، امضاء می‌کند و مأمور است که بر طبق اجتهادش حکم و عمل کند پس جایز نیست (ممتنع است) غیر مصیب به حکم الهی باشد زیرا مجتهدان از طرف خداوند، مکلف به اجتهاد و عمل بر طبق آن شده‌اند و محال است درحالی که به آنچه خداوند بدان امر کرده، عمل می‌کنند، خطاکار در انجام آن فرمان نیز باشند، بنابراین حق در تمام اقوال مجتهدان است و همه ایشان مصیب هستند. سپس مثالی مطرح می‌شود که اگر کسی مأمور به پرتاب تیر به طرف شخص کافری بود اما اشتبهاً تیر به فرد مسلمانی برخورد کرد و وی را کشت در اینجا پرتابگر تیر مخطئ است و معذور و همین در این بحث نیز جاری است. به این نحو که خطای پرتابگر، خطای در حکم نبوده و فقط در مطلوب خطا کرده است بنابراین مجتهد نیز در حکم، خطا نکرده و مصیب است اما در مطلوب خطا کرده است (جصاص، ۳۱۴/۴-۲۹۵) و در آخر می‌گوید: بر صحت آنچه گفتیم این مطلب دلالت می‌کند که همه اتفاق نظر دارند در اینکه مجتهدان (متخصصان) در امور و طراحی جنگ، اگر در موردی اختلاف نظر داشته باشند، همه آن‌ها به آنچه که بدان مکلف‌اند، مصیب‌اند، گرچه حقیقتی که نزد خداوند متعال در مورد آن وجود دارد، یکی از آن آراء و نظرات می‌باشد ولیکن کسی که رأیش به آن حقیقت در نزد خدا

نرسیده است، خطاکار نیست، حال، اجتهاد در احکام نیز مثل اجتهاد در امور جنگی است و همان نظر، اینجا هم ثابت است (همو، ۳۲۴/۴).

با توجه به این مطلب اخیر و دقت در کلمات وی و استدلال‌هایی که برای نفی تخطئه و اثبات تصویب بکار می‌برد معلوم می‌شود که منظور وی از حکم الهی، حکمی است که به مخاطب رسیده باشد و خداوند سبحان دلیل قاطعی برای آن، ابلاغ کرده باشد و غیر این را اصلاً حکم الهی نمی‌داند و آنچه را که مجتهدان بدان می‌رسند حکم خودشان است که شارع مقدس آن‌ها را تصویب (لازم الإجراء) می‌کند و به تعبیر دیگر، وی حکم را فقط در مرحله تنجز، حکم می‌داند و تنجز هم فقط با دلیل قطعی ثابت می‌شود؛ بنابراین نمی‌توان جصاص را از قائلان به تصویب اصطلاحی دانست زیرا اولاً منظور از حکم در اینکه خداوند حکم معینی در مسائل ظنی فرعی ندارد، حکم در مرحله تنجز است و ثانیاً این را می‌پذیرد که مجتهد ممکن است در مطلوب خطاء کند و ثالثاً ادله وی برای نفی تخطئه و اثبات تصویب، ناظر به عدم وقوع إثم از طرف مجتهد در اجتهادش است بدین معنا وقتی دلیل قاطعی از طرف شارع مقدس برای آن حقیقت ارائه نشده است، جایز نیست و تکلیف به مالایطاق است که خداوند عادل، مجتهد را مکلف به پی بردن و عمل به آن حقیقت کند؛ بنابراین یک منطقه الفراغی از طرف شارع مقدس ایجاد می‌شود که خالی از حکم الهی است و پر کردن آن به مجتهدان با حکمی که بدان می‌رسند، واگذار و تکلیف شده است. پس حالا که مجتهد را مکلف به عمل بر طبق اجتهادش کرده است پس می‌بایست تمام مجتهدان مصیب باشند؛ بنابراین معنای مصیب بودن این نیست که این حکم مجتهد با آن حکم الهی در لوح محفوظ (که البته به اعتقاد ما، حکم است اما به اعتقاد وی حکم نیست)، منطبق می‌شود بلکه معنای مصیب بودن این می‌شود که خداوند در چنین مواردی، تمام احکام مجتهدان را تصویب و امضاء می‌کند و تصویب در اینجا یعنی لازم الإجراء بودن زیرا بنا بر نظر وی، در اینجا اصلاً حکمی از طرف شارع مقدس بیان نشده است تا حکم مجتهد با آن منطبق باشد یا نباشد و این حکم که هر مجتهدی لازم است بر طبق اجتهادش عمل کند در طول آن حقیقتی قرار دارد که شارع مقدس، دلیل قاطعی بر آن ارائه نکرده است.

غزالی ابتدا مسأله تصویب را در اجتهاد در عقلیات بحث می‌کند و بعد از نقل نظر عنبری و جواب از اشکالی می‌گوید: اما در فقهیاتی که نصی بر آن نداریم، جهل در آن‌ها تصور نمی‌شود زیرا در این گونه موارد، حق معینی وجود ندارد. سپس در مسأله إثم المجتهد فی الفروع، دلایل

تصویب را بیان و دلایل تخطئه را رد می‌کند بعد در الحکم الثانی فی الاجتهاد و التصویب و التخطئه بعد از اینکه به ذکر اختلاف می‌پردازد می‌گوید: آنچه را که محققان از مصوبه بدان قائل اند این است: واقعه‌ای که نصی در موردش نیامده، حکم معینی ندارد که مجتهد به دنبال پیدا کردن ظن به آن باشد بلکه حکم، تابع ظن مجتهد است و حکم خداوند در مورد هر مجتهدی، آن چیزی است که به ظن غالبش رسیده است و این نظر مختار ما و قاضی [یعنی قاضی ابوبکر الباقلانی محمد بن الطیب بن محمد، متکلم اشعری مسلک] می‌باشد و بعضی مصوبه قائل اند که خداوند حکم معینی دارد که مجتهد [در اجتهادش] آن را طلب می‌کند. سپس در مسأله الخطأ و الإصابه فی الاجتهاد قائل به این است که حسن و قبح نسبی هستند، در نزد زید چیزی حسن است که همان چیز در نزد بکر قبیح است عمر چیزهایی را حسن می‌دانسته است که ابوبکر آن‌ها را قبیح می‌دانسته. سپس می‌گوید بعضی از فقهاء دچار اشتباه شده‌اند زیرا گمان کرده‌اند که حلال و حرام، وصف‌هایی برای اعیان [یعنی ذوات] هستند همان طوری که برخی گمان کرده‌اند که حُسن و قُبُح وصف‌هایی برای ذوات هستند (غزالی، المستصفی، ۳۶۴-۳۴۹)؛ اما ایشان در کتاب المنخول من تعلیقات الاصول چیز دیگری می‌گوید. وی همان نظر استادش، جوینی در البرهان را می‌آورد و مصوبه و مخطئه را به دو گروه تندرو و میانه رو تقسیم می‌کند سپس می‌گوید: «یجب قطعاً علی کل مجتهد العمل باجتهاده شرعاً والوجوب بأمر الله وما وجب بایجاب الله فهو حق فهو المعنی بكون كل واحد مصیباً للحق فی حق نفسه» یعنی مراد از تصویب این است که مجتهد می‌بایست طبق اجتهادش عمل کند و این است معنای اینکه هر مجتهدی در حق خودش مصیب حق است. سپس قائل به این می‌شود که برای خداوند در وقایع مظنونه (عدم ورود نص در موردش)، حکم معینی وجود دارد و نظر قاضی ابوبکر الباقلانی را که قائل به عدم حکم معین است، رد می‌کند (همو، المنخول فی تعلیقات الاصول، ۵۶۵-۵۶۱). همچنین وی در مواردی از کتاب إحياء علوم الدین، تصریح به تصویب مجتهدان می‌کند (همو، إحياء علوم الدین، ۱۱۵/۱، ۱۴۱/۲، ۳۲۷/۲). درست است که کتاب المنخول، تعلیقات درس استادش ابوالمعالی الجوینی می‌باشد اما غزالی در اول این اثر و مخصوصاً در آخر آن، مطالبش را تأیید کرده است و آن‌ها را حق و مطابق با عقل می‌داند.

حال، وجه جمع بین این دو اظهار نظر این است که ۱. با دقت در کلمات وی معلوم می‌شود که منظورش از حکم در المستصفی، آن حکمی است که از طرف شارع مقدس خطاب

قطعی نسبت به آن ابلاغ و ارائه شده باشد و اگر چنین خطاب و دلیل قطعی از طرف شارع به مجتهدان نرسیده باشد، در آن موارد، حکمی از برای شارع مقدس نیست؛ بنابراین وی، حکم را فقط در مرحله تنجز، حکم می‌داند و احکام الهی فقط آن‌هایی هستند که دلیل قاطعی بر آن‌ها از طرف شارع مقدس ارائه شده باشد همان طوری که خودش می‌گوید: حکم در نزد ما، عبارت است از خطاب شرع اگر به افعال مکلفان تعلق بگیرد، پس حرام یعنی قولی که درباره حرمت چیزی وارد شده باشد مثل لاتفعلوه و واجب یعنی قولی که درباره وجوب چیزی وارد شده باشد مثل إفعلوه، پس اگر در مورد چیزی، خطابی از شارع پیدا نشد، حکمی نیست و حکمی برای افعال قبل از ورود خطاب شرع، نیست (همو، المستصفی، ۴۵). بالتبع در مسائل فقهی ظنی، اصلاً حکمی وجود ندارد تا حکم مجتهد با آن منطبق باشد یا نباشد و مجتهد مصیب باشد یا نباشد و می‌بایست به این مطلب توجه داشت که وی، در کلام، اشعری مسلک است و در مسلک اصولی‌اش، جزء طریقه متکلمان است که اصولشان را بر مبنای مسلک کلامیشان بنا می‌کنند، پس چون وی قائل به حُسن و قُبْح ذاتی افعال نیست و حُسن و قُبْح افعال را فقط با حکم شارع، ثابت می‌داند بنابراین قائل به این شده است، در مواردی که خطاب شارع وجود ندارد، حکمی نیز در آن مورد وجود ندارد. ۲. ادله وی نفی تخطئه و اثبات تصویب ناظر به عدم ارتکاب گناه از طرف مجتهد است. وی می‌گوید: «فتکلیف الإصابه بمالم ینصب علیه دلیل قاطع، تکلیف بما لایطاق» یعنی اگر مجتهد در مسائل فقهی ظنی، مکلف باشد که به واقع برسد تکلیف بمالایطاق است زیرا شارع مقدس، به این مجتهد، دلیل قطعی بر حکم، ابلاغ نکرده است تا از وی بخواهد که به آن برسد و مطابقت عمل کند و اصلاً حکمی در این مورد نیست تا حکم مجتهد با آن منطبق باشد یا نباشد بلکه در اینجا منطقه الفراغ از حکم الهی است و شارع مقدس، مجتهدان را مکلف کرده است تا با احکام اجتهادی خودشان آنجا را پر کنند؛ بنابراین نمی‌توان گفت که غزالی، قائل به تصویب اصطلاحی است زیرا اولاً مرادش از حکم با حکمی که ما می‌گوییم متفاوت است و ثانیاً از کلامش استفاده نمی‌شود که در لوح محفوظ نیز حکمی مطابق با اجتهاد مجتهد ایجاد و جعل می‌شود. این کلام از مرحوم شیخ مرتضی انصاری نیز مؤید نظر ما می‌باشد، ایشان فرموده است: قول به عدم ذاتی بودن حُسن و قُبْح افعال، ملازم با تصویب نیست زیرا قائلان به عدم حُسن و قُبْح ذاتی افعال، قائل به حکم واقعی نیستند و به نظرشان، حُسن و قُبْح واقعی وجود ندارد، درحالی‌که لازمه قول به تصویب، حدوث حکم واقعی، به واسطه ظن است (انصاری، مطارح الأنظار، ۲۴۵).

ابن‌العربی می‌گوید بعضی می‌گویند هر مجتهدی در فروع، مصیب است و این قول علماء می‌باشد و بعض دیگر می‌گویند حق در نزد بعضی از مجتهدان است و ضعفاء [در علم] به دلیل جهلشان متمایل به این قول شده‌اند و صحیح این است که هر مجتهدی مصیب است و اگر اشکال شود به اینکه اجتماع تحلیل و تحریم پیش می‌آید جوابش این است که تحلیل و تحریم از صفات اعیان و ذات نیستند بلکه آن‌ها فقط عبارت‌اند از قول شارع در آنچه که تشریح کرده و قول مفتی در آنچه که فتوا داده است (ابن‌العربی، ۱۵۳-۱۵۲). وی در ابتدای این کتاب، حکم را این‌طور تعریف می‌کند: الأحكام لیست من التکلیف و لا من صفات الأفعال وإنما الحكم هو قول الله سبحانه؛ و در جای دیگر می‌گوید: فأما الحكم فليس بصفة للأفعال وإنما هو عبارة عن خطاب الله فيها (همو، ۲۳)؛ یعنی حکم شرعی از منظر وی، کلام و خطاب خداوند است که البته پر واضح است که خطاب، بدون مخاطب، معنا ندارد و تا خطاب، به مخاطب نرسد، اطلاق خطاب به آن نمی‌شود بنابراین نمی‌توان گفت ابن‌العربی حتماً قائل به تصویب اصطلاحی بوده است زیرا وی نیز مثل استادش غزالی، از لحاظ مسلک کلامی، اشعری است و در بحث‌های اصول فقه، طریقه متکلمان دارد و هر آنچه را که درباره غزالی گفتیم درباره وی نیز صادق است و کلامش نیز به همان کلام غزالی حمل می‌شود زیرا اولاً تعریفش از حکم با حکمی که ما می‌گوییم متفاوت است. وی حکم را فقط در مرحله تنجّز، حکم می‌داند آن هم به خطاب قطعی شارع، بالتبع در مظنونات اصلاً حکمی نیست تا بگوییم اجتهاد مجتهد با آن منطبق هست یا نیست؛ و ثانیاً اینکه در لوح محفوظ نیز حکمی موافق با رأی مجتهد ایجاد و جعل شود از کلمات وی استفاده نمی‌شود؛ و منظورش از تصویب یا عدم گناه مجتهد در رأیش است یا اینکه مجتهد می‌بایست بر طبق رأیش عمل کند.

بنابراین هیچ یک از فقهاء و اصولیان اهل سنت، قائل به تصویب اصطلاحی که در اوایل بحث بیان شد، نیستند و قائلان به تصویب را بیشتر متکلمان معتزله و اشاعره، معرفی می‌کنند. بله آن‌ها قائل به نوع دیگری از تصویب هستند که با تصویب اصطلاحی و مشهور، متفاوت است که شیخ مرتضی انصاری نیز به این نکته اشاره کرده‌اند (انصاری، مطارح الأنظار، ۲۴۵). این تصویب در مرحله عدم تنجّز احکام واقعی است و از جهت بطلان، مثل همان تصویبی است که مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم آقا ضیاء عراقی به عنوان تصویب نوع سوم، مطرح می‌کنند و آن تصویب در احکام فعلی و در مرتبه فعلیت احکام ظاهری است و گرچه این نوع

تصویب را ممتنع بلکه خالی از وجه نمی‌دانند ولیکن آن را نمی‌پذیرند (آخوند خراسانی، ۴۶۹؛ آقاضیاء عراقی، ۲۳۱/۵).

ریشه‌های مسأله تصویب اصطلاحی

حال با توجه به مطالبی که ارائه شد و اینکه خود اصولیان اهل سنت، قائلان به تصویب را بیشتر متکلمان معتزله و أشاعره، معرفی می‌کنند و با توجه به کلام شیخ طوسی که اختلاف در این مسأله را بیشتر، اختلاف متکلمان می‌داند (شیخ طوسی، ۷۲۸/۲-۷۲۳)، نتیجه می‌گیریم که مسأله تصویب یک مسأله اعتقادی بوده است و نه یک مسأله فقهی یا اصولی. آقای بروجردی نیز این مسأله را مسأله‌ای عقلی می‌داند و نه یک مسأله شرعی تعبدی و منشاء این نزاع را اختلاف نظر در احوال صحابه پیامبر -صلی‌الله‌علیه‌وآله- می‌داند از این جهت که آیا تمام صحابه، مبرای از خطاء و فسق هستند یا خیر؟ و بعد، اختلاف‌های متکلمان اهل سنت را تبیین می‌کند (بروجردی، ۱۵۲-۱۵۱). مرحوم محقق اردبیلی نیز ریشه قائل شدن به تصویب در اهل سنت را اعتقادات و تعصبات باطلی می‌داند که قائلان به این مسأله، در مورد بعضی از صحابه داشتند و دارند تا جایی که از طرفی بعضی از آن صحابه را از جایگاه اصلی‌شان بالا بردند و برایشان مقام عصمت و عدم لغزش و اشتباه قائل شدند و از طرف دیگر، پیامبر اکرم -صلی‌الله‌علیه‌وآله- را از جایگاه اصلی‌شان و مقام عصمت کلیه‌شان، پایین آوردند تا جایی که عمل، قول و رأی آن‌ها را بر قول پیامبر اکرم -صلی‌الله‌علیه‌وآله- که همه‌اش وحیانی است، با دلایل وهمانی، ترجیح دادند و بعضی دیگر از صحابه را که مورد تجلیل و تمجید کلام‌الله و به منزله نفس پیامبر -صلی‌الله‌علیه‌وآله- بودند، به دلیل حُب دنیا، کنار زدند (محقق اردبیلی، ۲۲۰/۳-۲۱۴)؛ بنابراین مسأله تصویب، یک مسأله اعتقادی است و حتی می‌توان گفت یک مسأله سیاسی بوده است، چرا که موضوع سیاست، حکومت و قدرت است و در اینجا، قدرت طلبی، سبب ایجاد، ترویج و بقاء یک عقیده باطل شده است. (برای مطالعه بیشتر ر.ک: آب‌سواران، ۲۹).

نتیجه‌گیری

اول اینکه هیچ‌یک از اصولیان اهل سنت، قائل به تصویب اصطلاحی و مشهور، نیستند. ظاهر کلام آن سه عالم اصولی سنی (جصاص، غزالی، ابن‌العربی) نشان می‌دهد که قائل به تصویب اصطلاحی هستند اما با کنکاش و بررسی دیگر کلماتشان و در نظر گرفتن مجموع

آن‌ها، معلوم می‌شود که آن‌ها نیز قائل به این نوع تصویب نیستند؛ زیرا آن‌ها حکم را فقط با ابلاغ و خطاب قطعی شارع، حکم می‌دانند و حکم را فقط در مرحله تنجیز، حکم می‌دانند و ماوراء این خطاب، یا اصلاً حقیقتی وجود ندارد؛ زیرا (به عقیده برخی از آن‌ها) افعال حُسن و قُبُح ذاتی ندارند، یا اگر حقیقتی هم وجود داشته باشد، چون به خطاب قطعی به آن دلالت نشده است، عمل به آن، برای مجتهد لازم نیست. پس در آن وقایعی که خطاب قطعی از شارع، بیان نشده است، اصلاً حکمی نیست تا خداوند، نظر مجتهد را حکم واقعی یا در عرض آن قرار دهد. در آن موارد، منطقه الفراغ از حکم الهی است که خداوند از مجتهدان خواسته است تا آن را با احکامی که با اجتهادشان بدان می‌رسند، پر کنند و خودشان و مقلدانشان به آن‌ها عمل کنند و مرتکب گناهی نشده‌اند؛ زیرا طبق اجتهادشان و آنچه که مأمور بدان بوده‌اند عمل کرده‌اند و معنای خطاکار نبودن مجتهد، همین است.

در ثانی درست است که قول اصولیان عامه، ملازم با تصویب اصطلاحی نیست لیکن ملازم با نوع دیگری از تصویب است که آن تصویب در مرحله عدم تنجیز احکام واقعی است که این نوع تصویب نیز، با توجه به آموزه‌های مکتب اهل بیت -علیهم‌السلام- باطل است.

منابع

قرآن کریم.

- ابن شهید ثانی، حسن بن زین‌الدین، *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، تحقیق عبدالحسین محمد علی البقال قم: دارالحکمه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- ابن‌الصلاح، عثمان بن عبدالرحمن، *أدب المفتی و المستفتی*، تحقیق موفق عبدالله عبدالقادر، المدینة المنورة: مكتبة العلوم و الحكم، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.
- ابن‌العربی، محمد بن عبدالله، *المحصول فی الاصول*، تحقیق حسین علی الیدری، اردن: دارالبیارق، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
- ابن‌امیرالحاج، محمد بن محمد، *التقریر و التحبیر*، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- ابن‌خلکان، احمد بن علی، *وفیات الأعیان و أنباء إبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر، چاپ اول، ۱۹۹۴ م.
- ابن‌فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، تصحیح و تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
- ابن‌قدمه، عبدالله بن احمد، *روضه الناظر و جنة المناظر*، بی‌جا، مؤسسه الریان، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.

- ابن ملافروخ، محمد بن عبدالعظیم، *القول السدید فی بعض مسائل الإجتہاد و التقلید*، تحقیق جاسم مهلهل الیاسین و عدنان سالم الرومی، کویت: دارالدعوه، چاپ اول ۱۹۸۸ م.
- أزهري، محمد بن احمد، *تهذيب اللغة*، تحقیق محمد عوض مرعب، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ اول ۲۰۰۱ م.
- إسنوی، عبدالرحیم بن حسن، *التمهید فی تخریج الفروع علی الاصول*، تحقیق محمد حسن هیتو، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ اول ۱۴۰۰ ق.
- إسنوی، عبدالرحیم بن حسن، *نهاية السؤل: شرح منهاج الوصول*، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۲۰ ق.
- اصفهانى، محمود بن عبدالرحمان، *بیان المختصر: شرح المختصر ابن الحاجب*، تحقیق محمد مظهر بقا، عربستان: دارالمدنی، چاپ اول ۱۴۰۶ ق.
- امیرپادشاه، محمدامین بن محمود، *تیسیر التحریر*، بیروت: دارالفکر، بی تا.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین، *فرائد الاصول*، تعلیق مصطفی اعتمادی، قم: مؤسسه دارالکتاب، چاپ اول ۱۳۷۷.
- _____، *مطرح الأنظار*، تقریر ابوالقاسم کلانتری، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، چاپ اول ۱۴۰۴ ق.
- آب‌سواران، حسن، *واکاوی در مسأله اجزاء با حفظ رویکرد تخطئه بر مبنای فقه امامیه*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران (پردیس بین‌المللی قم)، ۱۳۹۱.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الاصول*، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، چاپ اول ۱۴۰۹ ق.
- آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن، *توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الإجتہاد*، تحقیق و تصحیح محمدعلی انصاری شوشتری، قم: چاپخانه خیام، چاپ اول ۱۴۰۱ ق.
- آمدی، علی بن ابی‌علی، *الإحکام فی اصول الأحکام*، تحقیق عبدالرزاق عقیفی، بیروت و دمشق: المکتب الاسلامی، بی تا.
- برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، قم: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
- بروجردی، حسین، *نهاية الاصول*، تقریر حسینعلی منتظری، تهران: نشر تفکر، چاپ اول ۱۴۱۵ ق.
- بزدوی، علی بن محمد، *اصول البزدوی*، کراتشی: مطبعه جاوید، بی تا.
- بصری، محمد بن علی، *المعتمد فی اصول الفقه*، تحقیق خلیل المیس، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۰۳ ق.
- فتنازانی، مسعود بن عمر، *شرح التلویح علی التوضیح لمتن التنقیح*، تحقیق زکریا عمیرات، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۱۶ ق.

- جصاص، احمد بن علی، *الفصول فی الاصول*، کویت: وزارة الاوقاف، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ق.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر هاشمی شاهرودی، سید محمود، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام*، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۶ ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- جوینی، عبدالملک بن عبدالله، *البرهان فی اصول الفقه*، تحقیق عبدالعظیم محمود الدیب، مصر: الوفاء و المنصوره، ۱۴۱۸ ق.
- _____، *التلخیص فی اصول الفقه*، تحقیق عبدالله جولم النبالی و بشیر احمد العمری، بیروت: دارالبشائر الاسلامیه، ۱۴۱۷ ق.
- _____، *الورقات*، تحقیق عبداللطیف محمد العبد، بی‌جا، بی‌تا.
- حبش، محمد، *شرح المعتمد فی اصول الفقه*، با مقدمه محمد الزحیلی، بی‌جا، بی‌تا.
- الحجوی، محمد، *الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.
- حلبی، علی اصغر، *تاریخ علم کلام در ایران و جهان*، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- خاتمی، احمد، *فرهنگ علم کلام*، تهران: صبا، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- خلاف، عبدالوهاب، *علم اصول الفقه و خلاصه تاریخ التشریع*، مصر: مؤسسه السعودیه، بی‌تا.
- خویی، ابوالقاسم، *مصباح الاصول*، تقریر سیدمحمدسرور واعظ حسینی بهسودی، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ ق.
- الدوسری، ترحیب، *حجیه قول الصحابی عند السلف*، بی‌جا، بی‌تا.
- دهلوی، احمد بن عبدالرحیم، *عقد الجید فی احکام الاجتهاد و التقليد*، تحقیق محب‌الدین الخطیب، قاهره: المطبعه السلفیه، ۱۳۸۵ ق.
- ریسونی، احمد، *نظریه المقاصد عند الإمام الشاطبی*، دارالعلمیه للکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۲ ق.
- زَرَکشی، محمد بن عبدالله، *البحر المحيط*، دارالکتبی، ۱۴۱۴ ق.
- سبحانی، جعفر، *بحوث فی الملل و النحل*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی و مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، بی‌تا.
- _____، *تاریخ الفقه الإسلامی و أدواره*، بیروت: دارالإضواء، بی‌تا.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی، *الإبهاج فی شرح المنهاج*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.
- _____، *رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالوجود، بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

- السلمی، عیاض، *اصول الفقه الذی لایسع الفقیه جهله*، بی جا، بی تا.
- شاطبی، ابراهیم بن موسی، *الموافقات*، تحقیق عبدالله دراز، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
- _____، *الموافقات*، تحقیق مشهور بن حسن آل سلمان، بی جا، دار ابن عفان، ٤١٧ق.
- شافعی، محمد بن إدريس، *الرساله*، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، *الذریعة إلى اصول الشریعة*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول ١٣٧٦.
- _____، *رسائل الشریف المرتضی*، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: دارالقرآن الکریم، چاپ اول ١٤٠٥ق.
- _____، *نهج البلاغه*، تحقیق عزیزالله عطاردی، قم: مؤسسه نهج البلاغه، چاپ اول ١٤١٤ق.
- شمس الأئمه سرخسی، محمد بن احمد، *اصول السرخسی*، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
- شوکانی، محمد بن علی، *إرشاد الفحول إلى تحقیق الحق من الاصول*، تحقیق احمد عزو عنایه، دارالکتب العربی، چاپ اول ١٤١٩ق.
- _____، *القول المفید فی أدله الاجتهاد و التقليد*، تحقیق عبدالرحمن عبدالخالق، کویت: دارالقلم، چاپ اول ١٣٩٦ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *تمهید القواعد الاصولیة و العربیة لتفریح قواعد الأحکام الشریعة*، تحقیق عباس تبریزیان و دیگران، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ١٤١٦ق.
- صاحب بن عباد، *المحیط فی اللغة*، تحقیق محمدحسن آل یاسین، بیروت: عالم الکتب، چاپ اول ٤١٤ق.
- صدر، محمد باقر، *المعالم الجدیة*، کتابفروشی النجاح، چاپ دوم، ١٣٩٥ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *العدة فی اصول الفقه*، قم: چاپخانه ستاره، چاپ اول ١٤١٧ق.
- عراقی، ضیاءالدین، *نهایة الأفكار*، تقریر محمدتقی بروجردی نجفی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ١٤١٧ق.
- عطارد، حسن بن محمد، *حاشیة العطار علی شرح الجلال المحلی علی جمع الجوامع*، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف، *مبادئ الوصول إلى علم الاصول*، قم: المطبعة العلمیه، چاپ اول ١٤٠٤ق.
- _____، *نهایة الوصول إلى علم الاصول*، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، چاپ اول ١٤٢٥ق.

- غزالی، محمد بن محمد، *إحياء علوم الدين*، بیروت: دارالمعرفه، [بی تا].
- _____، *المستصفي*، تحقیق محمد عبدالسلام عبدالشافی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۱۳ ق.
- _____، *المنحول فی تعلیقات الاصول*، تحقیق محمد حسن هیتو، بیروت و دمشق: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۱۹ ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، *ایضاح الکفایه*، تقریر سیدمحمد حسینی قمی، قم: نوح، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
- فاعور، محمود، *المقاصد عند الإمام الشاطبی*، صیدا: بسیونی، چاپ اول ۱۴۲۷ ق.
- فخررازی، محمد بن عمر، *المحصول فی علم الاصول*، تحقیق طه جابر فیاض العلوانی، بیروت: مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق.
- فیروزآبادی شافعی، ابراهیم بن علی، *التبصره فی اصول الشافعیه*، تحقیق محمد حسن هیتو، دمشق: دارالفکر، چاپ اول ۱۴۰۳ ق.
- _____، *اللمع*، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۰۵ ق.
- القطان، مناع بن خلیل، *تاریخ التشریح الإسلامی*، بی جا، مکتبه وهبه، چاپ پنجم، ۱۴۲۲ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، *معارج الاصول*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول ۱۴۰۳ ق.
- _____، *مروزی، منصور بن احمد، قواطع الأدله فی الاصول*، تحقیق محمد حسن اسماعیل الشافعی، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۴۱۸ ق.
- مشکینی، علی، *اصطلاحات الاصول و معظم أبحاثها*، قم: نشر الهادی، چاپ ششم، ۱۴۱۶ ق.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، تحقیق مجتبی عراقی و دیگران، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۳ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *أنوار الاصول*، تقریر احمد قدسی، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۸ ق.
- _____، *دائرة المعارف فقه مقارن*، تحقیق جمعی از اساتید و محققان حوزه، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول ۱۴۲۷ ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، *قوانین الاصول*، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ق.

نائینی، محمدحسین، *فوائد الاصول*، تقریر محمدعلی کاظمی خراسانی، تعلیق آفاضیاء عراقی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

النمله، عبدالکریم، *الجامع لمسائل اصول الفقه و تطبیقها علی المذهب الراجح*، ریاض: مکتبه الرشد، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

_____، *المهذب فی علم اصول الفقه المقارن*، ریاض: مکتبه الرشد، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

